از بهری **کتف** بالفتح آهسته رفتن و دو کرانه پالان بر یکدیگر بستن و دو دست از پس پشت
بستن و بلند شدن سر شانه و نوعی براه رفتن و بالکسر شانه و بالفتح و کسر تا نیز آمده و بفتحتین
پهن شدن شانه و پهن شدن و نوع علتی است که در شانه پیدا میشود و لنگی ستور از درد کتف
کتاف بالکسر رسنی که بدان دست پس سر بندند **کثیف** سطبر **کرسف** بضم کاف و سین
پنبه و لیقه دوات **کسف** بالفتح بریدن عرقوب شتر و پی کردن آن و پاره کردن جامه
و پوشیدن ستاره و جز آن و بالکسر پاره پارهای چیزی جمع و مفرد آمده و بالکسر و فتح سین
جمع کسفه بالکسر یعنی پاره چیزی **کسوف** بالضم گرفتن آفتاب و ماه و بدحال شدن و ترش
رو شدن و بخیل شدن و در عرف کسوف در آفتاب گویند و خسوف در ماه **کاسف**
پوشنده و بدحال و ترش رو **کشف** بالفتح گشاده و برهنه کردن و بفتحتین موهای برگردیده تا
دایره و پیچیده شدن دم اسپ **کاشف** پیدا کننده و برهنه کننده **کشوف** بالفتح ناقه آبستن
کشاف بالکسر آبستن شدن ناقه و بالفتح و تشدید شین بسیار پیدا کننده و نام تفسیریست معروف
کف بالفتح و تشدید فا پنجه و باز ایستادن و باز ایستاده کردن کسی را و دو باره دوختن
جامه را بر یکدیگر و نابینا شدن و خرقه و لقمه و ساقط کردن حرف هفتم از کلمه وقتی که
ساکن نباشد چون نون فاعلاتن و مفاعیلن و کف الذئب و کف الاسد و کف مریم نام
گیاههاست و بیان کف الخضیب گذشت **کفوف** بالضم تمام سوده و کوتاه شدن
دندان شتر از پیری **کفاف** بالفتح مانند و اندازه چیزی و روزی و روزگذار و هرچه کفایت
شود و مستغنی سازد از طلب و فی الحدیث اللهم ارزق آل محمد کفافا و بالکسر قرار گرفتن
هر چیزی **کلف** بالفتح حریص و شیفته شدن بچیزی و بفتحتین گنجده روی یعنی رنگ میان
سیاهی و سرخی که بر روی ظاهر شود و سیاهی روی ماه **کنف** بالفتح قرار گرفتن چیزی را
و نگاه داشتن و یاری کردن و بر گرد پیدن و برای شتر حظیره ساختن از شاخ درخت
و بالکسر ظرفیست که شبان در و آوردات و آلات خود نگاه دارند و بفتحتین کرانه و جانب و

پناه

و پناه و بال مرغ **اکناف** جمع **کنیف** بالفتح پنهان خانه و پوشیده و سپر و جای خلا و حظیره
و حظیره شتر که از درخت و شاخ سازند و بالضم و فتح نون ظرف کوچک که در آن چیزها
نگاه دارند تصغیر کنف بالکسر و لقب ابن مسعود که فاروق رضی الله عنه او را بدان ملقب
کرد و فی الحدیث کنیف ملأ علما **کهف** غار و پناه کهوف جمع **کیف** چگونه مع الکاف **کراز**
بفتحتین و هیئت مقل بکوه لبنان و قلعه ایست بنواحی بلقا و بالفتح و کسر را چیزی سرخ
و صاحب قاموس گوید کرک بمعنی ده بسکون راست و آن خطا است **کرمازک** تخم
درختی که آن را حب الاثل گویند **کشک** بالفتح ماء الشعیر **کعک** بالفتح نان تنک معرب کاک
مع اللام **کبل** بالفتح بند سطبر و بند کردن و محبوس داشتن و بفتحتین پوستین کوتاه
کحال بالفتح و تشدید حا آنکه در علاج چشم حاذق باشد **کحل** بالفتح سال قحط و سختی سال قحط
رسیدن بکسی و سرمه در چشم کردن و بالضم سرمه و مال بسیار و بفتحتین سیاه رنگ
و سرمه گون شدن چشم **کوبال** بالکسر کوی چوبین که نداف بدان پنبه و پشم را زند
کسل بفتحتین کاهلی **کفل** بالکسر بهره و حصه چیزی و آنکه بر ستور نتواند نشست و گلیم
که گرد کوهان شتر بپیچند تا بر نشینند و گلیم که گرد دهان شتر پیچند تا نگردد بر آن توان
سوار شد و بالفتح پیوسته روزه داشتن و ضامن شدن و بفتحتین سرین **کافل**
ضامن و کافل الصوم دائم الصوم **کفیل** ضامن و قبول کننده کاری بر خود **کل** بالفتح و
تشدید لام گرانی و بار گران و عیال مرد کلول جمع و یتیم و آنکه او را نه پدر باشد و نه فر
فرزند و مانده شدن و خیره شدن چشم و کند شدن زبان و بالضم همه و جمع **کلال** بالفتح
ماندگی و خیرگی چشم **کلول** بالضم کند شدن شمشیر و زبان و خیره شدن چشم **کلیل** چیزی
کند از زبان و شمشیر و چشم و جز آن **کمال** بالفتح تمام و تمام شدن **کامل** چیزی تمام و
تمام اسپی است **کهل** بالفتح مرد میانه سال و کهله زن میانه سال **کاهل** سست و میان دو کتف
ستور و پدر قبیله از بنی اسد **کیل** پیمودن و پیمانه **کیال** بالفتح و تشدید یا پیماینده و لقب

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)